

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۷

آیه ۱۰۲-۱۰۷

آیه و ترجمه

ذلک من انبىء الغیب نوحیه الیک و ما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم و هم یمکرون

و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین

و ما تسلمهم علیه من اجر ان هو الا ذکر للعلمین

و کاین من ءایة فی السموت و الارض یمرون علیها و هم عنها معرضون

و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون

افامنوا ان تاتیهم غشیة من عذاب الله او تاتیهم الساعة بغتة و هم لایشعرون

ترجمه :

۱۰۲ - این از خبرهای غیب است که به تو وحی می فرستیم، تو (هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که تصمیم گرفتند و نقشه می کشیدند.

۱۰۳ - و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی آورند!

۱۰۴ - و تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی کنی، او نیست مگر تذکری برای جهانیان

۱۰۵ - و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می گذرند و از آن روی می گردانند!

۱۰۶ - و اکثر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند.

۱۰۷ - آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرا رسد در حالی که آنها متوجه نیستند؟!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۸

تفسیر :

این مدعیان غالباً مشرکند!

با پایان گرفتن داستان یوسف با آنهمه درسهای عبرت و آموزنده، و آن نتایج گرانبها و پربارش آنهم خالی از هر گونه گزافه گوئی و خرافات تاریخی، قرآن روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده و می گوید:

اینها از خبرهای غیبی است که به تو وحی می فرستیم (ذلک من انباء الغیب
نوحیه الیک).

«تو هیچگاه نزد آنها نبودی در آن هنگام که تصمیم گرفتند و
نقشه کشیدند، که چگونه آنها اجرا کنند» (و ما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم و
هم یمکرون).

این ریزه کاریها را تنها خدا می داند و یا کسی که در آنجا حضور داشته باشد و
چون تو در آنجا حضور نداشتی بنابراین تنها وحی الهی است که این گونه
خبرها را در اختیار تو گذارده است.

و از اینجا روشن می شود داستان یوسف گر چه در تورات آمده است وقاعدتا
کم و بیش در محیط حجاز، اطلاعاتی از آن داشته اند، ولی هرگز تمام ماجرا به
طور دقیق و با تمام ریزه کاریها و جزئیاتش، حتی آنچه در مجالس خصوصی
گذشته، بدون هر گونه اضافه و خالی از هر خرافه شناخته نشده بود.

با این حال مردم با دیدن این همه نشانه های وحی و شنیدن این اندرزهای الهی
می بایست ایمان بیاورند و از راه خطا باز گردند، ولی ای پیامبر هر چند تو
اصرار داشته باشی بر اینکه آنها ایمان بیاورند، اکثرشان ایمان نمی آورند!

(و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۹

تعبیر به «حرص» دلیل بر علاقه و ولع شدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و
سلم) به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت
زمینه ها نیز شرط است جایی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت
بزرگ شدند این چنین گرفتار طوفانهای هوا و هوس می شوند، تا آنجا که
می خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می توان انتظار داشت که همه
مردم، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یکباره همگی بطور کامل رو به
سوی خدا آورند؟

این جمله ضمناً یکنوع دلداری و تسلی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از
اصرار مردم بر کفر و گناه، خسته و مایوس نشود، و از کمی همسفران در این
راه ملول نگردد، چنانکه در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم: لعلک باخع نفسک
علی آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحدیث اسفا: ای پیامبر گوئی می خواهی به
خاطر ایمان نیاوردن آنها به این قرآن جان خود را از شدت تاسف از دست بدهی
(کهف - ۶).

سپس اضافه می‌کند: اینها در واقع هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای عدم‌پذیرش دعوت تو ندارند زیرا علاوه بر اینکه نشانه‌های حق در آن روشن است، تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته‌ای که آن را بهانه‌مخالفت نمایند (و ما تستلهم علیه من اجر).

این دعوتی است عمومی و همگانی و تذکری است برای جهانیان و سفره گسترده‌ای است برای عام و خاص و تمام انسانها! (ان هو الا ذکر للعالمین). آنها در واقع به این خاطر گمراه شده‌اند که چشم باز و بینا و گوش شنو ندارند به همین جهت بسیاری از آیات خدا در آسمان و زمین وجود دارد که

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۰

آنها از کنار آن می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند (و کاین من آیه فی السماوات و الارض یمرن علیها و هم عنها معرضون). همین حوادثی را که همه روز با چشم خود می‌نگرند: خورشید صبحگاهان سر از افق مشرق برمی‌دارد، و اشعه طلایی خود را بر کوهها و دره‌ها و صحراها و دریاها می‌پاشد، و شامگاهان در افق مغرب فرومی‌رود، و پرده سنگین و سیاه شب بر همه جا می‌افتد.

اسرار این نظام شگرف، این طلوع و غروب، این غوغای حیات و زندگی در گیاهان، پرندگان، حشرات، و انسانها، و این زمزمه جویباران، این همه‌همه نسیم و اینهمه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است، به اندازه‌ای آشکار می‌باشد که هر که در آنها و خالقش نیندیشد، همچنان نقش بود بر دیوار! فراوانند امور کوچک و ظاهرا بی‌اهمیتی که ما همیشه با بی‌اعتنائی از کنار آنها می‌گذریم اما ناگهان دانشمندی ژرفبین، پیدا می‌شود که پس از ماهها یا سالها مطالعه روی آن اسرار عجیبی کشف می‌کند، که دهان جهانیان از تعجب باز می‌ماند.

اصولا مهم این است که ما بدانیم که در این عالم هیچ چیز ساده و بی‌اهمیت نیست چرا که همگی مصنوع و مخلوق خدائی است که علمش بی‌انتها و حکمتش بی‌پایان است، ساده و بی‌اهمیت آنها هستند که جهان را بی‌اهمیت و سرسری می‌دانند.

بنابراین اگر به آیات قرآن که بر تو نازل می‌شود، ایمان نیاورند تعجب نکن چرا که آنها به آیات آفرینش و خلقت که از هر سو آنان را احاطه کرده نیز ایمان

نیاورده‌اند!

در آیه بعد اضافه می‌کند که آنها هم که ایمان می‌آورند، ایمان اکثرشان خالص

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۱

نیست، بلکه آمیخته با شرک است (و ما یؤمن اکثر هم بالله الا و هم مشرکون). ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤمنان خالصی هستند، ولی رگه‌های شرک در افکار و گفتار و کردارشان غالباً وجود دارد. ایمان تنها این نیست که انسان اعتقاد به وجود خدا داشته باشد بلکه یک‌موجد خالص کسی است که غیر از خدا، معبودی به هیچ صورت در دل و جان او نباشد، گفتارش برای خدا، اعمالش برای خدا، و هر کارش برای او انجام پذیرد، قانونی جز قانون خدا را به رسمیت نشناسد، و طوق بندگی غیر او را بر گردن ننهد و فرمانهای الهی را خواه مطابق تمایلاتش باشد یا نه، از جان و دل بپذیرد، و بر سر دو راهیهای خدا وهوی، همواره خدا را مقدم بشمرد، این است ایمان خالص، از هر گونه شرک: شرک در عقیده، شرک در سخن و شرک در عمل. و راستی اگر بخواهیم حساب دقیقی در این زمینه بکنیم، موجدان راستین و خالص و واقعی، بسیار کمند!

به همین دلیل در روایات اسلامی می‌خوانیم که امام صادق (علیه‌السلام) فرمود:

الشَّركُ اخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ: «شرک در اعمال انسان مخفیت‌تر است از حرکت مورچه».

و یا می‌خوانیم: ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا و ما الشرک الاصغر یا رسول الله؟ قال الریا، یقول الله تعالی یوم القيامة اذ جاء الناس باعمالهم اذ هبوا الی الذین کنتم ترأون فی الدنیا، فانظروا هل تجدون عندهم من جزاء؟! خطرناک‌ترین چیزی که از آن بر شمامی‌ترسم، شرک اصغر است اصحاب گفتند شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار با آنها که در دنیا ریا کردند می‌فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۲

آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید؟ از امام باقر (علیه‌السلام) در تفسیر آیه فوق نقل شده که فرمود: شرک طاعة و

لیس شرک عبادة و المعاصی التي یرتکبون و هی شرک طاعة اطاعوا فیها الشیطان فاشرکوا بالله فی الطاعة لغيره: منظور از این آیه شرک در اطاعت است نه شرک عبادت، و گناهانی که مردم مرتکب می شوند، شرک اطاعت است، چرا که در آن اطاعت شیطان می کنند و به خاطر این عمل برای خدا شریکی در اطاعت قائل می شوند.

در بعضی از روایات دیگر می خوانیم که منظور «شرک نعمت» است به این معنی که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید این موهبت از ناحیه فلانکس به من رسیده اگر او نبود من می مردم! و یازندگانیم بر باد می رفت و بیچاره می شدم در اینجا غیر خدا را شریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است.

خلاصه اینکه منظور از شرک در آیه فوق کفر و انکار خدا و بت پرستی به صورت رسمی نیست (چنانکه از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده فرمود: (شرک لا یبلغ به الکفر) ولی شرک به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می شود.

در آخرین آیه مورد بحث به آنها که ایمان نیاورده اند و از کنار آیات روشن الهی بیخبر می گذرند و در اعمال خود مشرکند، هشدار می دهد که آیا اینها خود را از این موضوع ایمن می دانند که عذاب الهی ناگهان و بدون مقدمه، بر آنها نازل شود عذابی فراگیر، که همه آنها را در برگیرد (افامنوا ان تاتیهم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۳

غاشیة من عذاب الله).

و یا اینکه قیامت ناگهانی فرا رسد، و دادگاه بزرگ الهی تشکیل گردد و به حساب آنها برسند، در حالی که آنها بیخبر و غافلند (او تاتیهم الساعة بغتة و هم لا یشعرون).

«غاشیة» به معنی پوشنده و پوشش است و از جمله به پارچه بزرگ که روی زین اسب می اندازند و آنرا می پوشاند، غاشیه گفته می شود، و منظور در اینجا بلا و مجازاتی است که همه بدکاران را فرامی گیرد. منظور از «ساعة» قیامت است چنانکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن به همین معنی آمده است،

ولی این احتمال نیز وجود دارد که ساعة کنایه از حوادث هولناک بوده باشد، زیرا آیات قرآن مکرر می گوید: شروع قیامت با یک سلسله حوادث فوق العاده

هولناک، همچون زلزله‌ها و طوفانها و صاعقه‌ها همراه است، و یا اشاره به ساعت مرگ بوده باشد، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می‌رسد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۴

آیه ۱۰۸ - ۱۱۱

آیه و ترجمه

قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعني و سبحن الله وما انا من المشرکين

و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم من اهل القرى افلم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عقبة الذين من قبلهم و لدار الاخرة خير للذين اتقوا افلا تعقلون

حتى اذا استيس الرسل و ظنوا انهم قد كذبوا جاءهم نصرنا فنجى من نشاء و لا يرد باسنا عن القوم المجرمين

لقد كان فى قصصهم عبرة لاولى الالباب ما كان حديثا يفترى و لكن تصديق الذى بين يديه و تفصيل كل شىء و هدى و رحمة لقوم يؤمنون

ترجمه :

۱۰۸ - بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوى خدا دعوت می‌کنیم، منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم.

۱۰۹ - و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می‌کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانى که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟!

۱۱۰ - (پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا رسولان مایوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آنها دروغ گفته‌اند،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۵

در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود.

۱۱۱ - در سرگذشتهای آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آنچه پیش

روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.

تفسیر :

زنده ترین درسهای عبرت

در نخستین آیه مورد بحث، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مأموریت پیدا می کند که آئین و روش و خط خود را مشخص کند، می فرماید: بگو راه و طریقه من این است که همگان را به سوی الله (خداوند واحد یکتا) دعوت کنم (قل هذه سبيلي ادعوا الى الله).

سپس اضافه می کند: من این راه را بی اطلاع یا از روی تقلید نمی پیمایم، بلکه از روی آگاهی و بصیرت، خود و پیروانم همه مردم جهان را به سوی این طریقه می خوانیم (على بصيرة انا و من اتبعني). این جمله نشان می دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند.

و نیز نشان می دهد که رهبر باید دارای بصیرت و بینائی و آگاهی کافی باشد، و گر نه دعوتش به سوی حق نخواهد بود.

سپس برای تاکید، می گوید: خداوند یعنی همان کسی که من به سوی او دعوت می کنم پاک و منزّه است از هر گونه عیب و نقص و شبیه و شریک (و سبحان الله).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۶

باز هم برای تاکید بیشتر می گوید من از مشرکان نیستم و هیچگونه شریک و شبیهی برای او قائل نخواهم بود (و ما انا من المشركين). در واقع این از وظائف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه ها و اهداف خود را اعلام کند، و هم خود و هم پیروانش از برنامه واحد و مشخص و روشنی پیروی کنند، نه اینکه هالهای از ابهام، هدف و روش آنها را فرا گرفته باشد و یا هر کدام به راهی بروند:

اصولا یکی از راههای شناخت رهبران راستین از دروغین همین است که اینها با صراحت سخن می گویند و راهشان روشن است، و آنها برای اینکه بتوانند سرپوشی به روی کارهای خود بگذارند، همیشه به سراغ سخنان مبهم و چند پهلو می روند.

قرار گرفتن این آیه به دنبال آیات یوسف اشاره‌ای است به اینکه راه و رسم من از راه و رسم یوسف پیامبر بزرگ الهی نیز جدا نیست، او هم همواره حتی در کنج زندان دعوت به الله الواحد القهار می‌کرد، و غیر او را اسمهای بی‌مسمائی می‌شمرد که از روی تقلید از جاهلانی به جاهلان دیگری رسیده است، آری روش من و روش همه پیامبران نیز همین است.

و از آنجا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند! چرا این وظیفه بر دوش فرشته‌ای گذاشته نشده است، و طبعا مردم عصر جاهلیت نیز همین ایراد را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر این دعوت بزرگش داشتند، قرآن مجید یکبار دیگر به این ایراد پاسخ می‌گوید: ما هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه آنها مردانی بودند که وحی به آنها فرستاده می‌شد مردانی که از شهرهای آباد و مراکز جمعیت برخاستند

(و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم من اهل القرى).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۷

آنها نیز در همین شهرها و آبادیها همچون سایر انسانها زندگی می‌کردند، و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان بخوبی آگاه بودند.

تعبیر به «من اهل القرى» با توجه به اینکه «قریه» در لغت عرب، به هر گونه شهر و آبادی گفته می‌شود در مقابل «بدو» که به بیابان اطلاق می‌گردد، ممکن است ضمنا اشاره به این باشد که پیامبران الهی هرگز از میان مردم بیابان نشین برخاستند (همانگونه که بعضی از مفسران نیز تصریح کرده‌اند) چرا که بیابان گردها معمولا گرفتار جهل و نادانی و قساوتند و از مسائل زندگی و نیازهای معنوی و مادی کمتر آگاهی دارند.

درست است که در سرزمین حجاز، اعراب بیابان گرد فراوان بودند، ولی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه که در آن موقع شهر نسبتا بزرگی بود برخاست و نیز درست است که شهر کنعان در برابر سرزمین مصر که یوسف در آن حکومت می‌کرد چندان اهمیتی نداشت و به همین دلیل، یوسف در باره آن تعبیر به بدو کرد، ولی می‌دانیم که یعقوب پیامبر الهی و فرزندانش هرگز بیابانگرد و بیابان نشین نبودند، بلکه در شهر کوچک کنعان زندگی داشتند.

سپس اضافه می‌کند برای اینکه اینها بدانند سرانجام مخالفت‌هایشان با دعوت تو

که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود، خوبست بروند و آثار پیشینیان را بنگرند، آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت اقوام گذشته چگونه بود؟ (افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم). که این «سیر در ارض» و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان، و ویرانی قصرها و آبادیهائی که در زیر ضربات عذاب الهی در هم کوبیده شد بهترین درس را به آنها می‌دهد، درسی زنده، و محسوس، و برای

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۸

همگان قابل لمس! و در پایان آیه می‌فرماید: و سرای آخرت برای پرهیزکاران مسلما بهتر است (و لدار الاخرة خیر للذین اتقوا). آیا تعقل نمی‌کنید و فکر و اندیشه خویش را به کار نمی‌اندازید (افلاتعقلون). چرا که اینجا سرائی است ناپایدار و آمیخته با انواع مصائب و آلام و دردها، اما آنجا سرائی است جاودانی و خالی از هر گونه رنج و ناراحتی. در آیه بعد اشاره به یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین لحظات زندگی پیامبران کرده، می‌گوید: پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق، همچنان پافشاری داشتند و اقوام گمراه و سرکش همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دادند تا آنجا که پیامبران از آنها مایوس شدند، و گمان بردند که حتی گروه اندک مؤمنان به آنها دروغ گفته‌اند، و آنان در مسیر دعوت خویش تنهای تنها هستند، در این هنگام که امید آنها از همه جابریده شد، نصرت و پیروزی از ناحیه ما فرا رسید، و هر کس رامی‌خواستیم و شایسته می‌دیدیم، نجات می‌دادیم (حتی اذ استیئس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا فنجی من نشاء). و در پایان آیه می‌فرماید: عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم، بازگردانده نمی‌شود. (و لا یرد باسنا عن القوم المجرمین). این یک سنت الهی، که مجرم‌ان پس از اصرار بر کار خود و بستن تمام درهای هدایت به روی خویشتن و خلاصه پس از اتمام حجت، مجازاتهای الهی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۹

به سراغشان می‌آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست. در تفسیر آیه فوق و اینکه جمله ظنوا انهم قد کذبوا بیان حال چه گروهی را

می کند در میان مفسران گفتگو است.

آنچه در بالا گفتیم تفسیری است که بسیاری از بزرگان علمای تفسیر آن را برگزیده اند و خلاصه اش این است که کار پیامبران به جایی می رسد که گمان می کردند همه مردم بدون استثناء آنها را تکذیب خواهند کرد، و حتی گروهی از مؤمنان که اظهار ایمان می کنند آنها نیز در عقیده خود ثابت قدم نیستند!

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که فاعل ظنوا، مؤمنان است یعنی مشکلات و بحرانیها بحدی بود که ایمان آورندگان، چنین می پنداشتند نکند وعده نصرت و پیروزی که پیامبران داده اند خلاف باشد؟! و این سوء ظن و تزلزل ناشی از آن برای افرادی که تازه ایمان آورده اند چندان بعید نیست. بعضی نیز تفسیر سومی برای آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش این است: پیامبران بدون شک، بشر بودند هنگامی که در طوفانی ترین حالات قرار می گرفتند، همان حالتی که کارد به استخوانشان می رسید و تمام درها ظاهراً به روی آنها بسته می شد و هیچ راه گشایشی به نظر نمی رسید، و ضربات طوفانهای حوادث پیوسته آنها را درهم می کوبید و فریاد مؤمنانی که کاسه صبرشان لبریز شده بود مرتباً در گوش آنها نواخته می شد، آری در این حالت در یک لحظه ناپایدار به مقتضای طبع بشری این فکر، بی اختیار به مغز آنها می افتاد که نکند وعده پیروزی خلاف از آب درآید! و یا اینکه ممکن است وعده پیروزی مشروط به شرائطی باشد که حاصل نشده باشد، اما بزودی بر این فکر پیروز می شدند و آنرا از صفحه خاطر دور می کردند و برق امید در دل آنها می درخشید و به دنبال آن، طلائع پیروزی آشکار می شد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۰

شاهد این تفسیر را از آیه ۲۱۴ سوره بقره گرفته اند... حتی يقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله: اقوام پیشین آنچنان در تنگنای باساء و ضراء قرار می گرفتند و بر خود می لرزیدند، تا آنجا که پیامبران و آنها که با او ایمان آورده بودند، صدا می زدند کجاست یاری خدا؟ ولی به آنها پاسخ داده می شد الا ان نصر الله قریب: پیروزی خدا نزدیک است.

ولی جمعی از مفسران همانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر، بعد از ذکر این احتمال، آن را بعید شمرده اند، چرا که این مقدار هم از مقام انبیاء دور است، و به هر حال صحیحتر همان تفسیر نخست است.

آخرین آیه این سوره محتوای بسیار جامعی دارد، که تمام بحث‌هایی که در این سوره گذشت بطور فشرده در آن جمع است و آن اینکه درسرگذشت یوسف و برادرانش و انبیاء و رسولان گذشته و اقوام مؤمن و بی‌ایمان، درسهای بزرگ عبرت برای همه اندیشمندان است (لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب) آئینه‌ای است که می‌توانند در آن، عوامل پیروزی و شکست، کامیابی و ناکامی، خوشبختی و بدبختی، سربلندی و ذلت و خلاصه آنچه درزندگی انسان ارزش دارد، و آنچه بی‌ارزش است، در آن ببینند، آئینه‌ای که عصاره تمام تجربیات اقوام پیشین و رهبران بزرگ در آن بچشم‌می‌خورد، و آئینه‌ای که مشاهده آن عمر کوتاه مدت هر انسان را به اندازه عمر تمام بشریت طولانی می‌کند! ولی تنها الوا الالباب و صاحبان مغز و اندیشه هستند که توانائی مشاهده این نقوش عبرت را بر صفحه این آئینه عجیب دارند. و بدنبال آن اضافه می‌کند: آنچه گفته شد یک افسانه ساختگی و داستان خیالی و دروغین نبود (ما کان حدیثا یفتري). این آیات که بر تو نازل شده و پرده از روی تاریخ صحیح گذشتگان برداشته

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۱

ساخته مغز و اندیشه تو نیست، بلکه یک وحی بزرگ آسمانی است، که کتب اصیل انبیای پیشین را نیز تصدیق و گواهی می‌کند (و لکن تصدیق الذی بین یدیه). به علاوه هر آنچه انسان به آن نیاز دارد، و در سعادت و تکامل او دخیل است، در این آیات آمده است (و تفصیل کل شیء). و به همین دلیل مایه هدایت جستجوگران و مایه رحمت برای همه کسانی است که ایمان می‌آورند (و هدی و رحمة لقوم یؤمنون). آیه فوق گویا می‌خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستانهای ساختگی زیبا و دل‌انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام، افسانه‌های خیالی جالب فراوان بوده است، مبادا کسی تصور کند سرگذشت یوسف و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است. مهم این است که این سرگذشتهای عبرت‌انگیز و تکان‌دهنده همه عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت و عینیت خارجی در آن وجود ندارد، و به همین دلیل تاثیر آن فوق العاده زیاد است. چرا که می‌دانیم افسانه‌های خیالی هر قدر، جالب و تکان‌دهنده، تنظیم شده

باشند، تاثیر آنها در برابر یک سرگذشت واقعی ناچیز است زیرا:
اولا هنگامي که شنونده و خواننده به هيجان انگيزترين لحظات
داستان مي‌رسد و مي‌رود که تڪاني بخورد، ناگهان اين برق در مغز او
پيدامي شود که اين يك خيال و پندار بيش نيست!
ثانيا - اين سرگذشتها در واقع بيانگر فکر طراح آنهاست، او است که عصاره
افکار و خواسته‌هايش را در چهره و افعال قهرمان داستان مجسم مي‌کند، و
بنابراين چيزي فراتر از فکر يك انسان نيست، و اين بايك واقعيت عيني فرق
بيار دارد و نمي‌تواند بيش از موعظه و اندرزگوينده آن بوده باشد، اما تاريخ

تفسير نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۲

واقعي انسانها چنين نيست، پر بار و پر برکت و از هر نظر راهگشا است.
پايان سوره يوسف پروردگارا چشمي بينا و گوشي شنوا و قلبي دانا به
مامرحمت کن، تا بتوانيم در سرگذشت پيشينيان راههاي نجات خود را
ازمشکلاتي که اکنون در آن غوطه‌وريم بيابيم.
خداوندا! به ما ديدهاي تيزبين ده تا عاقبت زندگي اقوامي را که پس
ازپيروي به خاطر اختلاف و پراکندگي گرفتار دردناکترين شکستها
شدند ببينيم و از آن راهي که آنها رفتند نرويم.
بار الها! آنچنان نيت خالصي به ما عطا کن که پا بر سر ديو نفس بگذاريم
وآنچنان معرفتي که با پيروي مغرور نشويم، و آنچنان گذشتي که
اگرديگري کاري را بهتر از ما انجام مي‌دهد به او واگذار کنيم.
که اگر اينها را به ما مرحمت کنی می‌توانيم بر همه مشکلات پيروز شويم، و
چراغ اسلام و قرآن را در دنيا روشن و زنده نگهداريم.

